■ وقتی محک امتحان می‌آید، دیندار خیلی کم است اما همه به صورت شناسنامه‌ای دیندار هستند! همه حرفی دیندار هستند! اما چه کسی هست که مال حرام برای او آماده باشد و بگذرد؟ چه کسی است که رشوه کلان برای او پیش بیاید و بگذرد؟

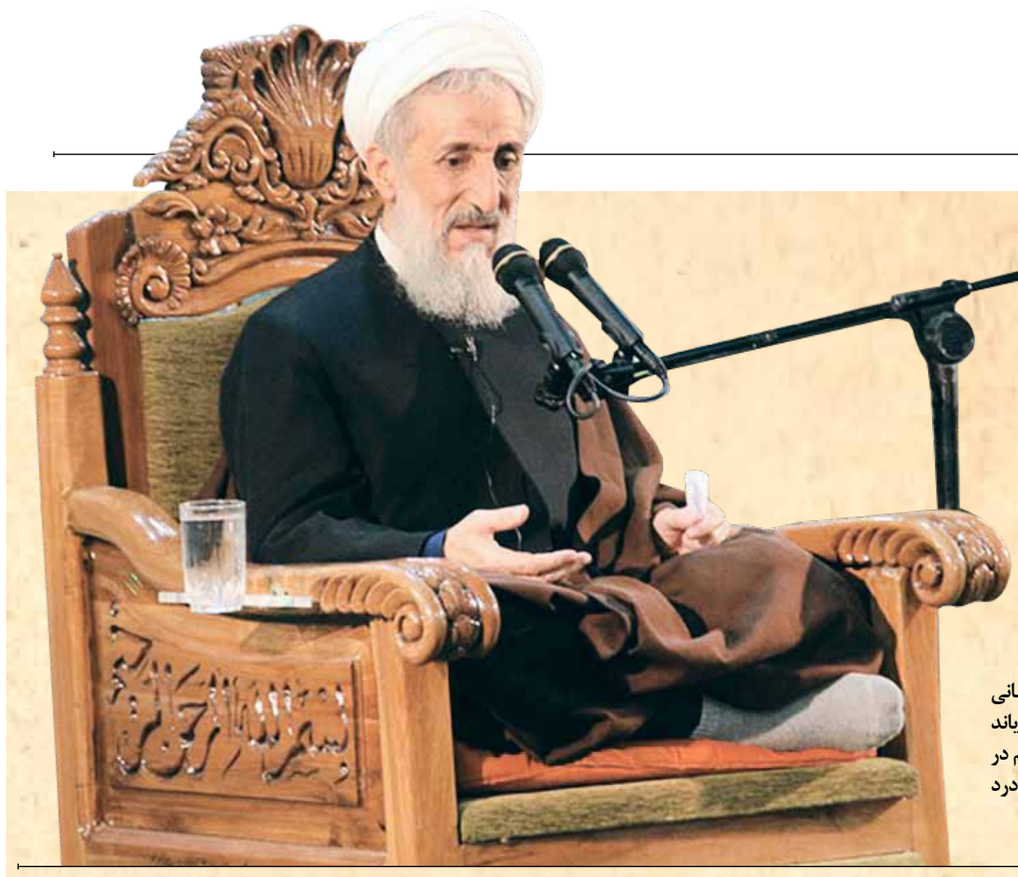

گفت‌وگوی «وطن امروز» با حجت‌الاسلام کاظم صدیقی به مناسبت فرارسیدن ایام عزاداری امام حسین(ع)

بردگی دنیا بزرگ‌ترین درد بشر

حجت‌الاسلام کاظم صدیقی از آن دست خطبایی است که منبرش بر پایه اخلاق است و محورش بر تزکیه نفس می‌چرخد. کسانی که سال‌ها با منبرهای ایشان آشنا هستند، می‌دانند حاج آقا از منبری پایین نیامد، مگر اینکه برای امام حسین گریست و گریاند و این توفیقی است که خدا نصیب حجت‌الاسلام صدیقی کرده است. فرارسیدن ماه محرم، فرصت مناسبی بود تا بتوانیم در گفت‌وگویی با ایشان، پای مواعظ اخلاقی ایشان بنشینیم. حجت‌الاسلام صدیقی در گفت‌وگو با «وطن امروز»، از بزرگ‌ترین درد بشر از نگاه امام حسین(ع) گفت. متن این مصاحبه که به صورت «یک منبر مکتوب» تنظیم شده، در ادامه می‌آید.

حلول ماه عزای سالار شهیدان را به امام زمان ارواحنا فداه و به شما تسلیت عرض می‌کنم.

درباره حرکت حضرت سیدالشهدا به سوی کربلا چند نکته را متذکر می‌شوم؛ یکی اینکه امام حسین علیه‌السلام مثل همه امامان ما دارای صحیفه است. در کتاب شریف کافی که یکی از کتب اربعه شیعه است و از معتبرترین کتاب‌های ما است، یک باب است که هر امامی از جانب خدا صحیفه دارد، خدا دستورالعمل عمر او را نوشته است. اگر جبهه می‌رود، خودش مثل مجتهد نیست که بنشیند آیات و روایات را جمع کند و نتیجه بگیرد، بگوید من اجتهاد کردم، نه دستور خود خدا است. او با اجتهاد نیست، اقدام او با وحی الهی، با الهام الهی است.

زندگی همه امامان ما دیکته شده است، مجبور نیستند ولی خدا نسخه زندگی آنها را از اول تا آخر خودش پیچیده است و در جریان کربلا خدا نه برای امام حسین که برای این مجموعه‌ای که با امام حسین بودند نسخه پیچیده است؛ همه را خدا برنامه‌ریزی کرده است. حضرت زینب سلام‌الله علیها آینده خود را تا آخر در آن نسخه دیده بود، خدا به اینها نشان داده بود، اینها قبول کرده بودند، تمام این چیزهایی که پیش آمد برای حضرت زینب هیچ کدام تصادفی نبود، همه را می‌دانست. لذا حضرت سجاد فرمود: «وَ أَنْتِ بِحَمْدِ اللهِ عَالِمَةٌ غَيْرُ مُعَلَّمَةٍ فَهِمَةٌ غَيْرُ مُفَهَّمَةٍ».

■ **بزرگ‌ترین درد بشر از نگاه امام حسین(ع)**

دوم اینکه سالار شهیدان علیه‌السلام بزرگ‌ترین درد بشر را حب دنیا بیان کرد و فرمود: «النَّاسُ عَبِيدُ الدُّنْيَا»، مردم خداپرست نیستند، مردم دنیاپرست هستند، «وَ الدِّينُ لَعِقٌ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ»، دین بازیچه زبان است، مردم حرف می‌زنند، مردم حرف دین را خوب می‌زنند اما در مقام عمل به دین عمل نمی‌کنند، «فَإِذَا مُحِّصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدَّيَّانُونَ»، وقتی محک امتحان می‌آید، دیندار خیلی کم است اما همه به صورت شناسنامه‌ای دیندار هستند! همه حرفی دیندار هستند! اما چه کسی هست که مال حرام برای او آماده باشد و او بگذرد؟ چه کسی است که رشوه کلان برای او پیش بیاید و بگذرد؟

بعضی‌ها دین‌شان را خیلی ارزان نمی‌فروشند؛ آن شخص دین خود را به ۱۰۰ میلیون تومان نمی‌فروشد اما اگر به میلیارد برسد دین خود را می‌فروشد! به ریاست که خیلی ساده می‌فروشد، اگر بخواهد نماینده بشود، اگر بخواهد عضو شورای شهر بشود، اگر بخواهد رئیس‌جمهور بشود، دیگر دین که چه عرض کنم! مقابل دین هم می‌شود! نه اینکه دینداری نمی‌شود، بلکه دین‌ستیزی هم می‌شود تا به مقام برسند. این است دنیا! حضرت امام حسین علیه‌السلام قشر خاصی را نفرمود، فرمود: «النَّاسُ عَبِيدُ الدُّنْيَا»، نوع مردم دنیاپرست هستند و خداپرست نیستند. قرآن کریم هم می‌گوید «وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ»؛ بندگان شکور همان‌هایی هستند که هرچه هست نعمت خدای متعال می‌دانند، خدای متعال را هم ولی‌نعمت خودشان می‌دانند و خدای متعال را با هوا و هوس جابه‌جا نمی‌کنند، خدای متعال برای آنها خدای متعال است، همیشه حریم خدای متعال را حفظ می‌کنند.

ما در دعاها داریم «سَيِّدِي أَخْرِجْ حُبَّ الدُّنْيَا مِنْ قَلْبِي»، سید من! خدای من! حب دنیا را از دل من بیرون کن!

تمام بدبختی‌های ما و همه بشریت حب دنیاست. حب دنیا با حب‌الله قابل جمع نیست؛ یا خدای متعال یا دنیا و هوا! دنیا داشتن بد نیست اما عاشق دنیا بودن شرک است، اینکه انسان دنیا را به جای خدای متعال قرار بدهد شرک است.

■ **تعلقات دنیوی علت سخت جان دادن**

علت سخت جان دادن علاقه به دنیاست، تعلقات دنیوی است؛ اگر تعلقات دنیوی نباشد، مرگ خیلی شیرین است. مرحوم آیت‌الله‌العظمی بهجت چون دل به دنیا نداده بود، این تعبیر را فرمودند: مرگ برای مؤمن لذیذترین لذات است. یعنی در میان لذایذ هیچ چیزی مثل مرگ برای مؤمن لذیذ نیست، اینقدر شیرین است.

ما باید بفهمیم هیچ چیز مال ما نیست، همه چیز مال خداست، به دست خداست، اگر این را فهمیدیم، دیگر اینگونه حب دنیا در قلب ما جا نمی‌گیرد. «وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ»؛ عزت به دست خداست، هیچ کس نمی‌تواند کسی را ذلیل کند، عزت را خدا می‌دهد؛ «وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ»، آدم تصور می‌کند با ثروت عزیز می‌شود اما می‌بینید بعضی ثروتمند شدند و ثروت چطور آنها را رسوا کرد، به پای اعدام هم رفتند.

یک بنده خدایی به ما مراجعه کرده بود، می‌گفت در زمان یکی از رؤسا من زندانی شدم، ۲ ماه انفرادی من را نگاه داشتند. آنجا هر چه فکر کردم دیدم این ثروت باعث بدبختی من است، به خاطر پولداری خود به زندان افتادم. حالا خدای متعال به او توجه کرده بود که می‌فهمید. می‌گفت به خاطر پولداری خود به زندان افتادم ولی شاکر هستم که آنجا با نهج‌البلاغه آشنا شدم. بعد هم گاهی «وَعَسى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئاً وَ هُوَ شَرٌّ لَكُمْ» (چه بسا از چیزی بدتان بیاید ولی برای شما خیر باشد و چه بسا از چیزی خوش‌تان بیاید و شر شما در آن باشد). «وَ تُذِلُّ مَنْ تَشاءُ»؛ نه منصب آدم را عزیز می‌کند، نه پول آدم را عزیز می‌کند و نه سر و صداهای مقطعی آدم را عزیز می‌کند.

نفع و ضرر هم به دست خداست. در روایت هست «الأجل حارس الموت». اجل خودش حفاظ است، چون خدا اجل را برای ما مقرر کرده است. باید خاطر جمع باشیم تا اجل ما نیامده هیچ کس نمی‌تواند ما را بکشد. حتی اگر بخواهیم خود را هم بکشیم، تا آن لحظه که اجل نرسیده باشد، خودکشی اثر نمی‌کند اما وقتی عقربه اجل رسید، آن وقت دیگر تمام دنیا هم جمع شوند، تمام اطبا هم بیایند، نمی‌توانند ما را از چنگ مرگ نجات دهند.

«قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ». این مقدمه بود که به شما عرض کنم تمام شهدا که از صدر عالم، از هابیل گرفته تا شهدای دفاع مقدس ما، همه اینها اگر شهید هم نمی‌شدند قطعا می‌مردند، عمری بیش از آن خدا برای اینها ننوشته بود، اجل محتوم است، اجل مقدر است، اجل به دست خداست، به دست کسی نیست. لذا چون اجل به دست خداست، ما باید از اجل نترسیم و در برابر ظلم و فساد و هرزگی و فحشا مقابله کنیم و بدانیم رزق را خدا می‌دهد و با شجاعت ما و امر به معروف ما و نهی از منکر ما روزی کم نمی‌شود.

به خدا پناه می‌بریم، از اینکه آدم به گونه‌ای زندگی کند که چشم دلش کور باشد، نه دم جان دادن جمال علی را ببیند، نه در شب اول قبر و نه در قیامت جمال پیغمبر را ببیند؛ کور محشور می‌شود. گناه آدم را کور می‌کند، ظلم آدم را کور می‌کند، حرام‌خوری آدم را کور می‌کند. بی‌ناموسی آدم را کور می‌کند ولی زندگی افرادی که اینطور گرفتار هستند، اگر در ثروت هم باشند، خدا به آنها تنگ می‌گیرد. همه چیز دارد ولی دنیا برای او تنگ است؛ «فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ أَعْمى». حالا با رفتن شهدای ما به جبهه از عمر آنها کم نشده است، والله اگر به جبهه هم نمی‌رفت، پشت جبهه یا سرطان می‌گرفت می‌مرد یا تصادف می‌کرد از بین می‌رفت.

■ **گرفتاری حضرت موسی علیه‌السلام**

خدای متعال در مقام تربیت حضرت موسی علیه‌السلام است؛ می‌فرماید: ای موسی! تو خودت را صاف کرده‌ای، تو زلال هستی و قاطی نداری، ولی انگار در گوشه دل خودت نگران زن و فرزندت هستی؛ تو اینجا آمده‌ای، آیا می‌دانی کجا هستی؟ «إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى»، اینجا دیگر باید پابند نداشته باشی، چیزی نباید پای تو را بگیرد که دل تو بتواند پرواز کند و به ما برسد.

گرفتاری حضرت موسی علیه‌السلام ۲ گروه بودند؛ یکی فرعونیان و یکی هم قوم خود ایشان!

سال‌ها فرعون برای اینکه حضرت موسی علیه‌السلام به دنیا نیاید، هزاران هزار کودک را سر برید، جاسوس‌ها کودک تازه به دنیا آمده را که تازه از رحم مادر به دنیا می‌آمد، می‌گرفتند و سر این نوزاد را می‌بریدند تا زهر چشم خانواده‌ها باشد و کسی هوس بچه‌دار شدن نکند. «يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ»؛ زن‌ها را نگه می‌داشت که برای نسل بعد... حال هر قدر می‌خواهد زن باشد، وقتی مردی نبود... می‌خواست از بنی‌اسرائیل مردی نماند تا زنی از بنی‌اسرائیل حامله شود و نژاد بنی‌اسرائیل باقی بماند. زن‌ها را نگه می‌داشت که اگر ماندند، خود فرعونیان و مصریان با اینها ازدواج کنند و نسل بنی‌اسرائیل منقرض شود.

خدای متعال حضرت موسی علیه‌السلام را در دامان خود فرعون بزرگ کرد، این قدرت خدای متعال بود، یک مرتبه در تنور افتاد و خدای متعال او را در آتش نگه داشت، وقتی جاسوس‌ها در خانه مادر حضرت موسی علیه‌السلام ریختند که گزارش رسیده بود در این خانه بچه نوزادی هست، مادر حضرت موسی علیه‌السلام دستپاچه شد، تنور هم روشن بود، فرزند خود را در تنور انداخت، اینها آمدند و گشتند و دیدند که اثری از بچه نیست، بعد مادر حضرت موسی علیه‌السلام رفت و دید حضرت موسی علیه‌السلام در حال بازی با آتش است، حتی هیچ مویی از حضرت موسی علیه‌السلام نسوخته بود. وقتی حضرت موسی علیه‌السلام را از آتش بیرون آورد، خدای متعال دستور داد «فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ»، حال که نگران او هستی او را به آب بینداز. ایشان هم حضرت موسی علیه‌السلام را از آتش در آورد و به آب انداخت. از آب و آتش خطرناک‌تر، فرعون این جلاد خون‌آشام مستبد خطرناک بود که این همه بچه کشته است که ایشان به دنیا نیاید، حال خدای متعال اراده کرده است حضرت موسی علیه‌السلام را در دامان خود او بیندازد که ایشان را بزرگ کند!

آل‌فرعون او را از دریا گرفتند، تا اراده خدای متعال محقق شود! تا از آن کسی که می‌ترسد، خودش همان شخص را بزرگ و حمایت کند!

خدای متعال با حضرت موسی علیه‌السلام سخن گفته است، فرموده است: «وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي»، ای موسی! تو نور چشمی من هستی! نظر من همیشه به تو است، تو برای من هستی، تو خصوصی هستی، نمی‌گذارم هیچ کسی در کار تو دخیل شود، نه مادر تو، نه پدر تو، نه هیچ کسی! خودم در حال اداره کردن امور تو هستم، «وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي».

حال حضرت موسی علیه‌السلام با استقامت، با اعجاز، با آن عصایی که الآن در دست مبارک حضرت حجت ارواحنا فداه است و منتظر هستیم ایشان تشریف بیاورند و ان‌شاءالله ما آن عصای حضرت موسی علیه‌السلام را هم ببینیم، با این عصا هم کار اقتصادی می‌کرد، هم کار نظامی می‌کرد، هم کار فرهنگی می‌کرد، بالاخره با همین عصا به دریا زد و دریا به یک راه صاف و تونل تبدیل شد و حضرت موسی علیه‌السلام و اصحاب ایشان از این تونل عبور کردند، فرعونیان هم در حال تعقیب آنها بودند، وقتی که آنها آمدند، همین دریا که دهان باز کرده بود و حضرت موسی علیه‌السلام را عبور داده بود، دهان خود را بست و همه اینها را در زیر آن خفه کرد.

حال بنی‌اسرائیل به قدرت رسیدند، خدای متعال دشمن بزرگ یعنی فرعون را برداشته است، لشکر او را در آب غرق کرده است و نوبت به یک ملت مستضعف بدبخت توسری‌خور رسیده است که آنها حتی حق بچه‌دار شدن هم نداشتند، حال اینها چه بلایی بر سر حضرت موسی علیه‌السلام آوردند! همین‌ها!

این است که بیشترین مذمت از بنی‌اسرائیل در قرآن کریم شده است، اینهایی که نجات‌یافته حضرت موسی علیه‌السلام هستند، اینهایی که نجات‌یافته دین هستند، خودشان با پیامبرشان ناسازگار بودند و به این نعمت آزادی از فرعون ناشکری‌ها کردند. قرآن ناشکری بنی‌اسرائیل را مذمت می‌کند. ما هم باید متوجه باشیم که نسبت به نعمت ولایت اهل‌بیت(ع) وضعیت بنی‌اسرائیل را پیدا نکنیم. بدانیم که دنیا و آخرت ما به واسطه این نعمت آباد شده و می‌شود. این شکرگزاری نسبت به نعمت ولایت اهل‌بیت(ع) چیزی است که باید در وجود خود به آن متذکر باشیم.

■ **ورود به ماه محرم**

معمولا روز اول محرم کلید عزاداری‌ها به دست حضرت مسلم علیه‌السلام است، کمااینکه در شهادت با حضرت مسلم علیه‌السلام به روی کربلایی‌ها باز شده است؛ حضرت مسلم علیه‌السلام جلوتر از همه به بهشت رسیدند...

همه شهدای کربلا مظلوم بودند ولی هیچ شهیدی غربت و مظلومیت حضرت مسلم علیه‌السلام را نداشت؛ کوفیان در ابتدا احترام کردند، استقبال کردند، ۱۸ هزار نفر بیعت کردند، پشت سر حضرت مسلم علیه‌السلام می‌آمدند و چه نماز جماعتی خوانده می‌شد... اما تا ابن‌زیاد، این حرامزاده به کوفه وارد شد اوضاع تغییر کرد، همه را خرید، «النَّاسُ عَبِيدُ الدُّنْيَا»، دین‌شان را به دنیا فروختند، بیعت حضرت مسلم علیه‌السلام را شکستند، تا جایی که حضرت مسلم علیه‌السلام با ۴ هزار نفر آمدند که به دارالاماره متعرض بشوند و جنگ و جهاد کنند اما سران عشایر نزد ابن زیاد بودند و آمدند از بالای بام عشیره خودشان را با اغوا فریب دادند و گفتند که جان خودتان را به خطر نیندازید که اوضاع خطرناک است... از آنها خواستند که دور حضرت مسلم علیه‌السلام را خالی کنند...

از ۴ هزار نفر فقط ۵۰۰ نفر باقی ماندند، حضرت مسلم علیه‌السلام با ۵۰۰ نفر به مسجد کوفه آمدند و نماز خواندند اما زمانی که نماز عشا تمام شد دیدند حتی یک نفر هم نمانده است...

یکه و تنها در کوچه‌های کوفه آمد «و هو یتردد فی ازقة الکوفه»، سرگردان بود، هیچ دری به روی او باز نبود، شهر حکومت نظامی شده بود، سر چهارراه‌ها مأموران ایستاده بودند، هر آدم مشکوکی را تعقیب می‌کردند، آمد در یک گوشه‌ای، پشت یک دری در یک کوچه‌ای سر به دیوار گذاشت. کسی آمد دید یک عربی اینجا سر به دیوار گذاشته است، گفت: ای مؤمن! مگر خبر نداری شهر به هم خورده است، هر آدم مشکوک و مجهولی را می‌گیرند، تو چه کسی هستی؟! مگر خانه نداری، مگر زندگی نداری؟ فرمود: نه، من در این شهر خانه ندارم. گفت: شما چه کسی هستید؟ گفت: من مسلم بن‌عقیل هستم، من نماینده امام حسین هستم. عرض کرد: «البیت بیتک و أنا أمتک» خانه خانه شما است، من هم کنیز شما هستم. مسلم تا صبح در حال عبادت بود اما پسر این بانو، فرد خودفروخته‌ای بود، آمد تا مطلع شد، رفت خبر داد، لشکر آمدند. شنیده‌اید، فقط برای سوز دارم می‌گویم؛ مسلم شجاعانه وارد معرکه شد، عده‌ای را به درک واصل کرد، او را فریب دادند، امان‌نامه به او ارائه کردند، شمشیر را از او گرفتند، خلع سلاح کردند. دست شیری را بسته، شیر را در قفس انداخته، به دارالاماره آوردند. حضرت مسلم گریه می‌کرد، نانجیب به او زخم زبان زد، گفت: کسی که اهل گریه است نباید به این میدان‌ها بیاید. حضرت مسلم گفت: نانجیب من برای خود گریه نمی‌کنم، من برای حسین گریه می‌کنم. من نامه نوشتم آقا بیا، با اینکه شمشیر لب مبارک او را بریده بود، دندان‌های ایشان با شمشیر آسیب دیده بود، نتوانست آب بخورد، دندان‌ها داخل آب ریخت، وقتی او را بالای بام بردند، از آنجا دیدند به طرف مکه روی کرد و گفت: «السَّلامُ عَلَيكَ يا ابا عبدالله». آخرین سخنی که از زبان حضرت مسلم شنیدند سلام به امام حسین بود اما سیدالشهدا هم جبران کرد، وقتی تمام یارانش کشته شدند، در میان معرکه به نیزه غریبی تکیه زد، «هل من ناصر» گفت، یک نفر به او لبیک نگفت، وقتی دید دیگر کسی زنده نیست که به یاری حسین بیاید، رو به شهدا کرد و نخستین کسی که نام برد حضرت مسلم بود؛ صدا زد: «یا مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ وَ يا هانِيَ بْنَ عُرْوَةَ يا بُرير، يا زُهير يَا مُسلِم يا حُبيب مَالِي انادیکم فلا تجیبونی» شما که اینطور نبودید، هر وقت صدا می‌زدم همه لبیک می‌گفتید، حالا چه شده است که من صدا می‌زنم جواب نمی‌دهید. در روایات هست بدن‌های شریف اینها تکان خورد و اینها لبیک گفتند، سیدالشهدا فرمودند: آرام بخوابید، من به دنبال شما می‌آیم.

«لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ».

غربزده‌ها ارزش عزاداری را نمی‌توانند درک کنند

شاید غربزده‌ها به ما می‌گویند «ملت گریه» و شاید خودی‌ها نمی‌توانند تحمل کنند که یک قطره اشک مقابل چقدر ثواب است. یک مجلس عزا چقدر ثواب دارد. نتوانند هضم کنند و نتوانند هضم کنند آن چیزهایی که برای ادعیه ذکر شده است و آن ثواب‌هایی که برای ۲ سطر دعا ذکر شده است. نمی‌توانند این را ادراک کنند و هضم کنند. مجلس عزا نه برای این است که گریه کنند برای سیدالشهدا و اجر ببرند- البته این هم هست و دیگران را اجر اخروی نصیب می‌کند- بلکه مهم، آن جنبه سیاسی است که ائمه ما در صدر اسلام نقشه‌اش را کشیده‌اند که تا آخر باشد و آن، این [که] اجتماع تحت یک بیرق، اجتماع تحت یک ایده و هیچ چیز نمی‌تواند این کار را به مقداری که عزای حضرت سیدالشهدا در او تأثیر دارد، تأثیر بکند.

(صحیفه امام، ج ۱۶، ۳۴۸-۳۴۴)

■■■

خیال باطل نفی گریه

تحقیقا یکی از مهم‌ترین امتیازات جامعه شیعه بر دیگر جوامع مسلمان، این است که جامعه شیعه، برخوردار از خاطره عاشوراست. از همان روزی که موضوع ذکر مصیبت حسین‌بن‌علی علیه‌السلام مطرح شد، چشمه جوشانی از فیض و معنویت در اذهان معتقدین و محبین اهل‌بیت علیهم‌السلام جاری شد. این چشمه جوشان، تا امروز همچنان ادامه و جریان داشته است؛ بعد از این هم خواهد داشت و بهانه آن هم یادآوری خاطره عاشوراست.

بیان ماجرای عاشورا، فقط بیان یک خاطره نیست، بلکه بیان حادثه‌ای است که دارای ابعاد بی‌شمار است. پس، یادآوری این خاطره، در حقیقت مقوله‌ای است که می‌تواند به برکات فراوان و بی‌شماری منتهی شود. لذا شما ملاحظه می‌کنید که در زمان ائمه علیهم‌السلام، قضیه گریستن و گریاندن برای امام حسین علیه‌السلام برای خود جایی دارد. مبادا کسی خیال کند که در زمینه فکر و منطق و استدلال، دیگر چه جایی برای گریه کردن و این بحث‌های قدیمی است! نه! این خیال باطل است. عاطفه به جای خود و منطق و استدلال هم به جای خود، هر یک سهمی در بنای شخصیت انسان دارد.

(در جمع روحانیون استان «کهگیلویه‌وبویراحمد» در آستانه ماه محرم سال ۱۳۷۳)

■■■

بالاتر از نماز شب

بکا [گریه] در مصائب اهل‌بیت(ع) و بویژه سیدالشهدا(ع)، شاید از آن قبیل مستحباتی باشد که افضل از آن نیست؛ یعنی افضل از آن در مستحبات نیست. «بُكاء مِن خَشيةِالله» (گریه از ترس خداوند) هم همین‌طور است که شاید افضل از آن نباشد. آیا نماز شب هم از همین قبیل است؟ آیا ممکن است در همین درجه باشد یا اینکه اینها مقدم بر صلاة اللیل هستند؟ «بکاء من خشیه‌الله» و بکا برای مصائب سیدالشهدا(ع) معلوم نیست همتا داشته باشد، زیرا نماز شب عمل قلبی صرف نیست، بلکه کالقلبی [مانند عمل قلبی] است، ولی حزن و اندوه و بکا عمل قلبی است، به حدی که بکا و دمعه [اشک چشم] از علائم قبولی نماز وتر است. آنهایی که بکای مردم را- نعوذ بالله- امر غلطی می‌دانند، چه می‌گویند؟! این «بکاء من خشیه الله» عمل انبیا است. چه می‌گویند؟! مساله بکا بر سیدالشهدا المظلومین(ع)، این هم مثل بکا از خشیه‌الله است. این هم همان اجر را دارد. قطره‌اش چقدر فضیلت و اجر دارد. بعضی می‌گویند: گریه چه فایده‌ای دارد؟

فایده‌اش این است که اتصال روحی انسان با خود سیدالشهدا(ع) و با حضرت رسول(ص) و با خدا در ترقی است؛ با همین بکاها.

فردای قیامت که هیچ چیز از انسان نمی‌خرند، اشک بر سیدالشهدا(ع) را مثل دانه دری برایش نقد می‌کنند.

(نقل از کتاب رحمت واسعه)

■■■

همه سرمایه سردار

ای خدای عزیز و ای خالق حکیم بی‌همتا! دستم خالی است و کوله پشتی سفرم خالی، من بدون برگ و توشه‌ای به امید ضیافت عفو و کرم تو می‌آیم. من توشه‌ای برنگرفته‌ام؛ چون فقیر [را] در نزد کریم چه حاجتی است به توشه و برگ؟! من همراه خود ۲ چشم آورده‌ام که ثروت آن در کنار همه ناپاکی‌ها، یک ذخیره ارزشمند دارد و آن گوهر اشک بر حسین فاطمه است؛ گوهر اشک بر اهل‌بیت است؛ گوهر اشک دفاع از مظلوم، یتیم، دفاع از محصور مظلوم در چنگ ظالم. وای بر من و صراط تو که از مو نازک‌تر است و از شمشیر برنده‌تر؛ اما یک امیدی به من نوید می‌دهد که ممکن است نلرزم، ممکن است نجات پیدا کنم. من با این پاها در حرمت پا گذارده‌ام و دور خانه‌ات چرخیده‌ام و در حرم اولیایت در بین‌الحرمین حسین و عباست آنها را برهنه دوانده‌ام.

(برشی از وصیتنامه سردار سلیمانی)